

معماری بی‌زمان، وحدت جوهره عقلی و گوناگونی پوینده صورت‌ها در ادوار به‌هم‌پیوسته تاریخ

محمد علی آبادی *

تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۲۶ تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۷/۰۱

چکیده

گوناگون شدن پدیداری جوهره واحد عقلی و یا علمی در آثار (یا صورت‌های کالبدمند آن جوهره عقلی) در هر یک از ادوار به‌هم‌پیوسته تاریخ، موضوع کلی این مقاله است. در این نوشتار برآنیم تا از منظر تفکر توحیدی اسلام و در بستری نزدیک به گویش فلسفی آن بگوییم که: هر موجود شاخصی، و از جمله هر اثر شاخص و منحصر به فرد از مجموعه آثار زیبا و پسندیده معماری، تنها در دوره زمانی مشخص و مخصوص به خود از طول تاریخ، اثری بایسته و شایسته است، و کاری است کاملاً به‌جا، به‌موقع و قانون‌مدار؛ بنابراین نیک و پسندیده که با هندسه‌ای مشخص و متعین به حدود کمی و کیفی خاص که در موقعیت زمانی و مکانی منحصر به فرد و لذا تکرارناشدنی در صفحه آینه‌وار جهان گذران (و لحظه به لحظه نو شونده) ظاهر و پدیدار می‌گردد. پس باید حواسمان کاملاً جمع باشد که: هرگز نباید همان کار (به تمامی و یا حتی بخشی از بخش‌های آن) در ادوار و زمان‌های بعدی تاریخ (آن هم به ناشایسته‌ترین صورت ممکن و ناشایسته‌ترین و غیرحقیقی‌ترین نوع از تقلید ظاهری صرف) عیناً تکرار و یا کپی‌سازی شود. به عبارت روشن‌تر، می‌خواهیم این فکر اصیل و بلکه اصل خلاف‌ناپذیر اسلام توحیدمحور را در گوش برخی خفتگان و غفلت‌زدگان بخوانیم و یادآوری کنیم که هستی (با همه اجزای به‌ظاهر متعدد و متکثر و مستقل از یکدیگر آن، که بعضاً در ادوار گوناگون تاریخ زمین، در گستره‌ای از ازل تا ابد، پدیدار و ناپدید شده‌اند) حقیقی است واحد، کتاب‌مانند و متحدالاجزا، برقرار و باقی، و در عین حال پوینده‌ای کمال‌محور، به‌گونه‌ای که نه هرگز موجودی (به حقیقت) از مجموعه موجودات به‌هم‌وابسته و درهم‌تنیده آن معدوم می‌شود (و یا به عبارتی، به‌تمامی به عدم مطلق می‌رود)، و نه معدومی (یا چیزی که موجود نیست و به عبارتی، عدمی مطلق است) در مجموعه هستی موجود می‌گردد (اگرچه به حسب ظاهر از میان رفته و جایش را به موجود و یا پدیده‌ای دیگر داده باشد). و بنابراین (مانند وظیفه‌ای که در قبال حفاظت از کلیت و جزئیات یک کتاب واحد، و با شخصیت منحصر به فرد، و با هویت و البته نظام‌مند داریم) هرگز نمی‌توان و نباید بخشی از آن را جابه‌جا و یا تکرار و به عبارتی، کپی‌سازی نمود. به عبارت روشن‌تر، موجودیت‌یافتن (یا همان پدیدار شدن صورت کالبدمند) یک اثر هنری و یا معماری (با تمام ویژگی‌های کیفی و کمی‌اش) در مرحله‌ای خاص از مراحل زمان، ترکیبی اتحادی و جدایی‌ناپذیر با آن مرحله دارند، به‌گونه‌ای که هرگونه تصور جدایی میان مجموعه هستی و آن اثر و مرحله ویژه زمانی‌اش مساوی با عدم (یا همان «نبودن») آن شیء در آن زمان (و بنابراین، ناقص دیدن هستی) است. و در واقع امر، این حقیقت عقلانی و عین ثابت هر شیء است که به سبب اصل زندگی، پویندگی و سیورورت کمال‌محور مجموعه متحدالاجزای آفرینش، در طول بستر زمان حرکت می‌کند، و از نظر پدیداری و آشکاری صوری بر پرده عالم امکان و یا صفحه وجود تحوّل و دگرگونی می‌پذیرد. لذا حقیقت عقلانی یک شیء در زمان خود و نسبت به زمان‌های قبل و بعد از زمان خود، همواره موجود و بلکه موجودی ثابت بوده، و توسط معمار مسلمان نیز باید ثابت دانسته و دیده شود.

کلیدواژه‌ها

وحدت ذاتی هستی، مرحله تاریخ هر شیء، بر حق بودن هستی هر شیء، یوم الله هستی هر شیء.

* استاد دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه علم و صنعت ایران، mohammad.aliabadi@gmail.com

جاودانگی و وحدت ذاتی هستی

مطابق با یک اصل برجسته حاکم در فلسفه اسلامی داریم که: «وجود»، در یک نگاه سراسری و کلی، حقیقتی واحد، ازلی و ابدی است، نه چیزی به آن اضافه می‌شود و نه چیزی از آن کم می‌گردد. (دینانی، ۱۳۷۲، ج ۱)

قبل از شروع بحث اصلی این مقاله (یعنی جاودانگی و بی‌زمانی حقیقت؛ یا هستی، در عین زمان‌مندی معماری و گوناگون شدن نظام‌مند صورت‌های عارضی آن در طول حرکت کمال‌مدارانه جهان) مقدّماتاً باید اصلی را در مقام مبنای عقلی و خلاف‌ناپذیر پیکره علمی این موضوع یعنی «بی‌زمانی حقیقت وجود» بپذیریم. به عبارت روشن‌تر، در دیدگاه توحیدی اسلام، و علی‌رغم اعتقاد به حرکت کمال‌محور هستی و نوبه‌نو شدن همواره صورت‌های ظاهری موجودات کالبدمند و حتی شکوفایی درون‌زای عقل انسانی، بر مبنای یک اصل کلی فلسفی که در سطور قبل بدان اشاره شد، «هستی» (به‌خودی خود و در باطن بساطت عقلانی‌اش) حقیقتی است ذاتاً واحد و متحدالاجزاء، به‌گونه‌ای که از مجموعه اجزای آن یا مجموعه موجودات در آن، نه هرگز موجودی (به حقیقت امر) معدوم می‌شود (و یا به عبارتی، به تمامی معنا و ابعاد وجودی به عدم مطلق می‌رود)، و نه معدومی (یا چیزی که موجود نیست، و به عبارتی، اساساً عدمی مطلق است) در مجموعه واحد و جاویدان هستی موجود می‌گردد.

وحدت حقیقیه حق و ارتباط ریشه‌ای آن با وحدت حقیقی و ازلی و ابدی هستی و موجودات آن

نکته بسیار اساسی و مهمی که هرگز نباید آن را در این بحث از نظر دور داشت، «وحدت مطلقه حقیقیه ذات یا حقیقت حق، و ارتباط ریشه‌ای و جدایی‌ناپذیرنده آن با وحدت حقیقی و ازلی و ابدی بودن هستی و موجودات فعال در آن» است. شرح روشن‌تر این معنا به زبان عامیانه‌تر می‌تواند این سخن باشد که: هر آنچه از موجودات که در گذشته وجود داشته‌اند، و آن‌ها که هم‌اکنون وجود دارند، و نیز آن‌ها که در حال حاضر و در ظاهر امر وجود ندارند و در آینده تا ابد جهان یکی پس از دیگری در صفحه ظاهر آن موجود می‌شوند، (به معنایی، و در مقام یک نظام واحده علمی) «وجودی حقیقی و ازلی و ابدی» داشته و دارند و خواهند داشت، و هر یک، در همه ادوار گوناگون زمانی و مکانی هستی، با مجموعه اجزاء هستی، دارای ارتباطی حقیقی و متعامل می‌باشند. و این یعنی آنکه: مجموعه هستی (و همه موجوداتی که از ازل و تا به ابد در حیات کاروانسرا مانند آن بار موجودیت ظاهری افکنده و یا خواهند افکند) کتاب واحد و ثابتی است که هریک از موجودات آن، در مقام و مرتبه کلمات آن کتاب، هر یک مکان و موقعیت خاص و تغییرناپذیری در کتاب و در بخش‌ها و فصل‌های گوناگون آن داشته، و هریک در عین استقلال و معنای وجودی خاص خود به‌گونه‌ای انکارناپذیر و تجزیه‌ناشدنی وابسته به هم و متعامل‌هایی متکامل با یکدیگرند.

ریشه این بحث در قرآن کریم

جالب این‌که، این‌جانب در ابتدای شروع به نگاشتن این مقاله به دنبال آن بودم تا اساس کار را بر بنیانی فلسفی قرار دهم، لیکن بلافاصله پس از برداشتن نخستین گام‌ها، متوجه شدم که بحث مذکور مطلقاً ریشه‌ای بس اصیل در قرآن کریم دارد. در کمال تعجب دیدم، جدا از جنس معنا و مفهوم کاملاً عقلی و فلسفی این بحث، قرآن کریم نیز (در مقام یک کتاب آسمانی و بیانگر یک فکر دینی) دقیقاً شبیه به همین بیان راه، در بالاترین حد مشابهت ممکن با بیان فلسفی آن، و با دقت در جزئیات امر، در آیات آمده در زیر مورد اشاره قرار داده است. پس شایسته آن دیدم که اساسی‌ترین حکم در معماری اسلامی راه، نه از منظر فلسفه اسلامی، بلکه از بنیانی‌ترین منبع آسمانی آن بازگو کنم. دقت فرمایید:

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (۲۲: ۵۷: حدید)
هیچ مُصِيبَتی^۱ [یا به عبارتی، هیچ واقعه به‌ظاهر جدیدی از وقایع مُتَعَدِّد و گوناگون، یا هیچ پدیده نوینی از پدیده‌های به‌ظاهر بدیع یا بدون سابقه قبلی] نه در زمین [و از جنس وقایعی که در گستره عالم کالبدمندی و

از ازل تا ابد واقع می‌گردد] و نه در نفس‌های شما [و از جنس حالاتی که بر قوه اندیشنده شما واقع می‌گردد، و موضوعات و افکار جدیدی که در اندیشه‌هایتان می‌گذرد] «روی» نمی‌دهد [و به‌عبارتی، چهره نمی‌نمایاند و صورت پدیداری پیدا نمی‌کند] مگر اینکه همه آن‌ها، [قبل از آن‌که در مرتبه موجودیت زمینی‌شان بیافرینیم، و در صورتی آشکار و محسوس به حواس صورت پدیداری به آن‌ها ببخشیم،] در «کتابی» [مُعین و مُنحصربه‌فرد (یا نظامی قاعده‌مند، فصل‌مند و فرآیندمدار، و البته محفوظ از تغییر و جابه‌جایی کلمات و بخش‌ها و فصل‌ها)] ثبت و ضبط شده است؛ و این امر برای «الله» [آن دانش بسیط و یگانه شعور فعال در تمامی مراتب گوناگون هستی که تدبیرکننده همه امور است و جامع جمع در وحدت همه دانش‌ها] آسان است!

ادامه ریشه‌یابی بحث در قرآن کریم

در این زمینه از بحث جاری، علاوه بر آیه مذکور و آیات پُر تعداد دیگری از این دست (یعنی در باب و موضوع «مصیبت»^۲)، آیات متعدّد دیگری از قرآن کریم چون آیه آمده در زیر نیز وجود دارد که همین معنا را از ابعاد دیگری مورد بررسی قرار می‌دهند:

كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (۱۲: ۳۶: یس)

همه چیزها را در کتاب روشن [یعنی: «کتاب دانش‌بنیان یا عقل‌مدار»، به‌گونه‌ای نظام‌مند و تغییرناپذیر، جمع و] به حساب آورده‌ایم.

یا حتی می‌توانیم آیه شریفه را به‌صورت آمده در زیر بازنویسی کنیم:

«... و هر چیزی در درون [امام مُبین] [آن پیشوای عقل‌مدار و راه‌بری‌کننده] که هر چیزی را در مسیری روشن و به دور از هر ابهام راه‌بری می‌کند] [احصاء] [یعنی: به‌گونه‌ای نظام‌مند و تغییرناپذیر، گردآوری و جمع] شده است.»

زیرا اگرچه معنای «امام مُبین» همان «کتاب روشن و بین یا عقل‌مدار» است، باید در نگاهی عمیق‌تر به موضوع، بدانیم که: در این آیه شریفه به‌خصوص، مُراد حقیقی از این فراواژه (یعنی «امام مُبین») همان پیشوایی از جنس انسان، و هدایت‌کننده و راه‌بری‌کننده‌ای است که «موجودیت علمی سازمان وجودی کل و جزء جهان و همه چیزها» (و بلکه موجودیت علمی همه صورت‌هائی که آن اشیاء در طول گذران فرآیند توسعه‌محور و تکاملی خویش در آن‌ها «وجود یا پیدائی» می‌یابند) را به‌گونه‌ای نظام‌مند و تغییرناپذیر در درون او (یعنی: در دل اندیشه او) جمع و گردآوری و ثابت شده، و او هر چیزی را در مسیری روشن (و به دور از هر ابهام و ناآشنائی) به مقصد کمال هدایت می‌کند. و این بیان ما ریشه در فرمایش رسول اکرم دارد که در تاویل آیه شریفه فوق فرمودند: مُراد از «امام مُبین» در این آیه شریفه چیزی و کسی نیست مگر انسان کمال‌یافته (و سرآمد آن‌ها علی‌علیه‌السلام)^۳.

علی (علیه‌السلام) خود نیز در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید که: همه وقایع عالم در علم خداوند موجود، و از ازل برای او «معلوم» (به‌معنی: علم اندازه‌شده و دانسته‌شده) می‌باشد، و خلق آسمان و زمین و وقایع واقع‌شونده در آن را تنها به‌عنوان ظرف و مثالی برای پدیدار ساختن برتری مقام و منزلت دوستان و امین‌های علم و حکم خود قرار داده است. (جعفری ۱۳۸۱، ۵۶۱/۱) آیات و روایات وارده در این موضوع فراوانند و کاملاً از حوصله این بحث خارج. مؤلف نیز به‌منظور حفظ صیغه فلسفی متن کلام (تا آنجا که ممکن باشد و به قدرت استدلالی بحث صدمه نخورد) سعی خواهد داشت تا از پرداختن بیشتر به آن‌ها خودداری کند.

هر اثر شاخص معماری تنها در زمان خود یک «مصیبت» (یعنی بایسته و شایسته) است.

آری، همان‌گونه که در خلاصه بحث نیز بدان اشاره شد، در این نوشتار برآنیم تا از منظر تفکر توحیدی اسلامی بگوئیم: هر موجودی و یا هر اثر شاخص و منحصربه‌فرد معماری تنها و تنها در زمان تاریخ مشخص و مخصوص به خود یک «مصیبت» (یعنی موجود یا اثری بایسته و شایسته) است، و کاری است کاملاً به‌جا، به‌موقع، قانون‌مدار و بنابراین نیک و پسندیده که با هندسه مشخص و متعین به حدود کمی و کیفی خاص، که در موقعیت زمانی و مکانی

منحصربه‌فرد و تکرار ناشدنی در جهان ظاهر و پدیدار می‌گردد، و بر همین اساس، هرگز نباید در ادوار و زمان‌های بعدی تاریخ تکرار و یا به ناشایسته‌ترین و ناشایسته‌ترین صورت ممکنه کپی‌سازی شود.

همان‌گونه که در پی‌نوشت شماره ۱ بدان اشاره شد، باید بدانیم که «مُصِیْبَة» (یا همان: واقعه به‌ظاهر بدیع و یا بدون سابقه قبلی و ناخواسته و غیرمُتَوَقَّع برای انسان) که عموماً (و البته به‌غلط) آن را درد و رنج و چیزی ناهنجار و خارج از قاعده به‌حساب می‌آوریم، مُطابِق با نظر اغلب فرهنگ‌نویسان (از جمله: مؤلف محترم فرهنگ ترجمه و تحقیق مفردات قرآن کریم)، از ریشه «صوب» بوده، و اساساً به‌معنی چیزی، کاری یا واقعه‌ای «صواب» است، و هر چیزی که صواب است، یعنی چیزی و یا کاری کاملاً معین و مشخص، به‌جاء، به‌موقع، قانون‌مدار و با هندسه‌ای بایسته و شایسته، و بنابراین، نیک و پسندیده می‌باشد، اگرچه بعضاً به مذاق بعضی از مربوطین با آن (به سبب موقعیت خاصی که در آن قرار دارند) ناخوش‌آیند باشد.^۴

مُطابِق با نظر آمده در فرهنگ التَّحْقِيق نیز، ریشه این ماده لغت «صوب» بوده و جوهره معنائی آن نیز چیزی است در نقطه مقابل با معنای ریشه‌واژه «خطا»، و بنابراین، معنای کلی صوب عبارت است از: «جریان طبیعی تحقق هر امر»، یا به‌عبارتی، «جریان طبیعی تحقق یک برنامه و برنامه‌ریزی از پیش تعریف شده دانش‌مدار و اصیل، که مُطابِق با حق و حقیقت و بر اساس حقیقت ذاتی طبیعت آن برنامه و طبیعت ذاتی هر یک از اجزاء و عوامل می‌باشد». کما این که «خطا» (در معنا) عبارت است از: انحراف از جریان صحیح و حق و نظام‌مند وقوع یک چیز و یا واقعه و خروج از آن. (ر. ک: موسوی دامغانی ۲۹۳/۶)

تنها یک فرصت (و البته فرصتی یگانه و منحصربه‌فرد) برای پدیداری هر پدیده در جهان

این «جهان جهان» (یعنی جهان کمال‌محور، شکوفنده و پوینده در هر آن و لحظه)، در بستر فرآیندمدار و مرتبه‌مند توسعه (و یا شکوفائی) جمال و کمال دانش الهی بر پرده تماشاخانه جهان آفرینش، تنها یک فرصت، و البته فرصتی یگانه و مُنحصربه‌فرد، برای پدیداری هر پدیده فراهم آورده و در اختیار می‌گذارد، و اگر جز این شود، «حق» نبوده، و «حق مُسَلِّم» سایر پدیده‌های به‌تر و به‌کمال‌تر (برای آمدن بر روی صحنه و پدیدار ساختن هر چه شکوفنده‌تر و آشکارتر جمال و کمال الهی) نادیده گرفته شده، و یا آن «حق مُسَلِّم» به‌ناحق و بلکه ظالمانه از ایشان غصب شده، و این گناهی نابخشودنی است.

و این نکته (یعنی موضوع مطرح در سطرهای پیشین) نکته‌ای بسیار مهم و تأثیرگذار در درک «ضرورت انکارناپذیر پویندگی و نوآوری مُستمر در هنر و معماری اسلامی» دارد. در واقع، بُنیاد و جوهر این حقیقت عظیم و عمیق در نکته‌ای زبان‌شناسانه نهفته که مؤلف محترم فرهنگ التَّحْقِيق بدان اشاره نموده است. حقیقتی که هرگز نباید آن را از نظر دور داشت، و حرمت حریم آن را هرگز نباید شکست. و آن حقیقت این است: زمانی که الله تبارک‌وتعالی که مُطلق کمال و دانائی و توانائی بوده، و سخن و فعل او نیز مُطلق مُصِیب بودن است، (و هر شخص مُصِیبِ دیگر، یعنی هر کسی که دارا به اندیشه‌ای به‌کمال و صحیح و سلیم است) واژه اصیل «مُصِیبَة» و ریشه آن یعنی «صوب» را برای بیان خاص مورد نظر خود به‌کار می‌گیرد (همان‌گونه که در آیه «ما أَصَابَ مِنْ مُصِیبَةٍ فِی ...» آمده)، حتماً معنا و مفهوم «خُدوث» (به‌معنی «وقوع یک‌باره و مُنحصربه‌فرد یک موضوع و یا کار»، و نه استمرار و تکرار آن) نیز در معنای مورد نظر او ملاحظه و اراده شده است.

همچنین می‌توان این معنا را (یعنی معنا و مفهوم «جُدائی‌ناپذیری ارتباط زمان مُنحصربه‌فرد و خاص پدیداری هر پدیده با هویت شاخص و یگانه خود در جهان آفرینش») با تکیه در معنای قید زمانی «إِذَا» از فرازواژه «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا» در آیه شریفه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۸۲: ۳۶: یس) پی‌گیری و پُشت‌بانی نمود؛ آیه‌ای که مُستقیماً در کار بیان موضوع دقت و خاص بودن زمان و شرائط ویژه و مُنحصربه‌فرد پدیداری عینی و خاص پدیده‌ها در زمان‌ها و ادوار مخصوص به خود از تاریخ شکل‌گیری و تکامل عالم امکان است. به‌عبارت روشن‌تر، و همان‌گونه که پیش‌تر نیز بدان اشاره نمودیم، واژه «امر» که یکی از واژگان کلیدی آیه شریفه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا ...» بوده، و قاعدتاً بایستی بدان توجّهی خاص مبذول داشت، در معنای اصیل خود عبارت است از: «جریان طبیعی

تحقق هر برنامه کاری از پیش حساب شده»، و در این آیه شریفه (با توجه به پیام مستتر در کلمه «رَجَعْتَ» از فراز «وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» در آیه بعدی یعنی «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۸۳: ۳۶ یس)) همان «جریان طبیعی و کمال محور تحقق یک برنامه و برنامه‌ریزی از پیش تعریف شده دانش‌مدار و اصیل است، که مطابق با حق و حقیقت و بر اساس حقیقت ذاتی طبیعت آن برنامه و طبیعت ذاتی هر یک از اجزاء و عوامل» می‌باشد. و بنابراین، دقت معنایی قید زمانی «إِذَا» از فرازواژه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا» (به مفهوم «زمانی که») از ویژگی‌های زمان این «امر» یا «برنامه کمال محور و برنامه‌ریزی دقیق و از پیش تعریف شده دانش‌مدار و اصیل» جداشدنی نیست. همان‌طور که در ادامه بحث نیز خواهیم دید، این معنا را «جدایی‌ناپذیری ارتباط زمان یا مرحله تاریخ هر پدیده با تاریخ کمال محور آفرینش جهان» نیز می‌خوانیم).

«مرحله تاریخ» نام «فرصت پدیداری هر پدیده در جهان» است که جابه‌جا نمی‌شود.

اگر ما موجودات جهان (و از جمله آثار معماری) را از نقطه نظر فلسفی مورد مطالعه قرار دهیم، خواهیم دید هر موجودی به نوبه خود بخشی خاص از زمان مطرح در تاریخ جهان فرآیندمدار و کالبدمند را اشغال کرده، که آن بخش خاص از زمان را در کلام فلسفی «مرحله تاریخ» آن موجود می‌نامند. یعنی به عبارتی، موجودیت کالبدمند مسجد خدایخانه دامغان در این عالم، نسبت به کل طول زمان سیر کمال محور جهان آفرینش، بخشی خاص از طول زمان را برای خود و مخصوص به خود دارد که نام آن را در زبان فلسفی «مرحله تاریخ مسجد خدایخانه دامغان» می‌گذاریم.

تصور جدایی یک اثر هنری یا معماری خاص از تاریخ خاص به معنی تصور عدم موجودیت آن است.

حال، همان‌گونه که در عنوان فوق مشهود است، باید بدانیم که: «هستی یک شیء به هیچ وجه از مرحله زمانی خاص و یا مرحله تاریخ آن جدا نبوده»، و حتی تصور این جدائی به معنی «تصور عدم موجودیت هستی آن شیء» است.

و این «جدایی‌ناپذیری هستی یک شیء از مرحله زمانی خاص و یا مرحله تاریخ مربوطه‌اش» به دلیل «وحدت حقیقی امر آفریدگار و عالم وجود»، و نیز «وابستگی مطلق و تعامل حقیقی و مؤثر و مکمل مجموعه به هم‌پیوسته همه مراحل خاص کل زمان با یکدیگر، و با هستی (یا: با هندسه هستی) هر یک از اشیاء» است. واقع شدن هستی یک شیء در مرحله‌ای خاص از مجموعه به هم‌پیوسته مراحل خاص کل زمان، به گونه‌ای است که هر نوع تصور جدایی بین هستی شیء و مرحله زمانی خاص آن (یعنی «مرحله تاریخ» آن) از کل دیگر مراحل خاص زمان مساوی با عدم آن است (بسیار دقت شود).

به این ترتیب، اصلی بسیار مهم و راه‌گشاینده در تعریف معماری سنتی و یا اسلامی (به معنی حقیقی دو کلمه اسلام و سنت) آشکار می‌گردد، و آن اصل بسیار مهم می‌تواند این‌گونه نوشته شود:

حتی تصور این‌که هویت اسلامی و هستی یک شیء (یا یک اثر معماری خاص) ممکن است بتواند از مرحله خاص زمان خود (یعنی: «مرحله تاریخ خود») جدا گشته و در غیر مرحله خاص زمان (یا: «مرحله تاریخ») خویش واقع شود، یک تصور موهوم و بی‌اساس بوده و در واقع امر، چنین تصویری مساوی با عدم آن شیء و یا بی‌هویتی آن اثر معماری می‌باشد.

به‌طور مثال، و مطابق با نظر روشنگرانه دکتر غلامحسین دینانی در این بحث، «اگر کسی حتی تصور کند که ممکن بود شیخ شهاب‌الدین سهروردی در عصر صدرالدین شیرازی به وجود می‌آمد، بی‌درنگ باید بداند که در ورطه‌ای از اوهام و خیال‌بافی‌های پوچ فرو افتاده است. بلکه تصور وقوع موجودیت کالبدی یک موجود در غیر زمان مخصوص به خویش، به همان اندازه موهوم است که تصور وقوع روز پنج‌شنبه به جای روز جمعه؛ و یا تصور وقوع عدد ۷ به جای عدد ۹؛ و ...؛ زیرا (در حقیقت) تصور روز پنج‌شنبه به جای روز جمعه به معنی نبودن روز پنج‌شنبه و حذف آن از نظام معین و ثابت هفته است؛ چه بسا اینکه تصور وقوع عدد ۷ به جای عدد ۹ به معنی نبودن عدد ۷ و حذف آن از سلسله اعداد است». (دینانی ۱۳۷۲، ج ۱)

همین معنا را می‌توانیم در مورد وقوع موجودیت کالبدی هر یک از آثار معماری مشهور (و با هویت زمانی و مکانی و معماری خاص خود) داشته باشیم و بگوییم: اگر کسی حتی تصور کند که ممکن بود مسجد خدایخانه دامغان در عصر خاص (یا «مرحله تاریخ») موجودیت مسجد امام اصفهان به وجود می‌آمد، باید بداند که در ورطه‌ای از اوهام و خیال‌بافی‌های پوچ فرو افتاده است. این بحث حقیقتی فراگیرنده است که نه تنها در مورد یک‌پایه آثار هنری و معماری و ریخت و شکل ظاهری آن‌ها، بلکه حتی در مورد هر چیز به‌ظاهر کوچک و یا پیش‌پاافتاده‌ای درست است و احکام مرتبط بر آن جاری می‌گردد.

مراحل متعدّد و مختلف زمان و حرکت، و گونه‌گون بودن هستی‌ها در طول و در ظرف مراحل مختلف و متعدّد و البته خاصّ زمان، مانند دانه‌های به‌هم‌پیوسته یک زنجیر نیست؛ زیرا دانه‌های به‌هم‌پیوسته یک زنجیر را می‌توان جابه‌جا و یا کم و زیاد کرد، درحالی‌که مراتب زمان و حوادث و وقایع مربوط به آن‌ها را (با توجه به جای‌گاه خاص و منحصر به فردشان در طول ساختار واحد، هدف‌مند، نظام‌مند و متحدالاعضای کلّ هستی و زمان آن)، هرگز و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان جابه‌جا و یا کم و زیاد نمود.

معماری زمان‌مند: «فرزند زمان خویشتن باش»

علی‌(علیه السلام) می‌فرماید: مرد فرزند زمان خود است، یعنی در جایی که مستلزم خلاف حکم عقل و شرع یا سنت‌های جاری عقل نباشد، انسان باید که تابع روزگار باشد و به نحو فرهنگ رایج در عصر خود و بر اساس رفتارهای مشهور آن عصر سلوک کند.^۵

به عبارتی، هر فرد از افراد بنی‌نوع انسان، و هر قوم از اقوام مختلف انسانی، در طول زمان، (چه از نظر ویژگی‌های صوری و کالبدی، و چه از نظر ویژگی‌های فکری و روحی)، نتیجهٔ روبرهم تمامی ویژگی‌های مادی، جغرافیایی، اقتصادی و فکری و علمی حاکم بر زندگی آن فرد و یا آن افراد و یا آن قوم در آن برههٔ خاص از زمان است؛ و به تبع، معماری هر دورهٔ خاص نیز از هر جهت ممتاز از دوره‌های مختلف و متعدّد زمان مخصوص و منحصر به آن زمان و مردم آن زمان بوده، و هرگز نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر جدا کرد و یا حتی جدا و مستقل از یکدیگر فرض نمود. انسان همواره نیازمند آینده‌نگری و درس‌آموختن از زندگی گذشتگان خویش است؛ البته این بیان به آن معنی نیست که ما از مطالعه و شناخت گذشته و پند گرفتن از آثار وقایع گذشتهٔ تاریخ در بازپیرایی و تصحیح زندگی و معماری امروز و فردای خود بی‌نیاز باشیم. بدیهی است که انسان همواره بین دو بخش از طول زمان و مرحله‌های تاریخ ماقبل و مابعد از مرحلهٔ تاریخ خود زندگی می‌کند و به‌دلیل به‌هم‌پیوستگی و تعامل مؤثر این مراحل با هم، بلکه، مطابق با آیات متعدّد از قرآن کریم، او نیازمند مطالعه و درس‌آموختن از زندگی و نتایج زندگی گذشتگان از جنس خویش است. لیکن این همه به معنی تقلید صرف از گذشتگان و از آثار گذشتگان نیست، بلکه مطابق با بیان قرآن کریم، اصول و قوانینی جاویدان بر سرتاسر هستی و همهٔ ادوار گوناگون و از یکدیگر نتیجه‌شوندهٔ زمان حاکم است که چگونگی و نوع عملشان همواره ثابت (و البته همواره در نهایت کمال) است؛ بنابراین آموختن و توجه و هم‌آهنگی مداوم با آن‌ها از اصول تغییرناپذیر و اسرار رسیدن به موفقیت و به سعادت انسانی در نهایت فرآیند زندگی است. از این اصول و قوانین جاویدان در فرهنگ قرآنی با عنوان «سنت‌های تبدیل‌ناپذیر و تغییرناپذیر خداوند» یاد می‌گردد.^۶

گفتاری در هدف‌مندی جهان هستی، و «بر مبنای حق قرار داشتن آن» در اندیشهٔ اسلامی

در اندیشهٔ توحیدی اسلام، هدف‌مندی جهان هستی در اندیشهٔ اسلامی، و بر مبنای «حق» قرار داشتن (به‌معنی محدود بودن هستی به حدّ و هندسهٔ نهایی کمال و بنابراین گذرناپذیری از آن حدّ و هندسه)، ابتدا و انتهای هستی، و نیز سلسله‌مراتب میانی آن‌ها (حتی به‌عنوان موجودی حقیقی و حقیقتی ازلی و ابدی^۷) معین و تغییرناپذیر است. در موضوع نظام‌مندی و سازوکار سلسله‌مند موجودیت جهان و موجودات آن، «زمان خاصّ هر یک از وقایع خاصّ» (یا همان «ظرف خاصّ قرارگیری هر یک از وقایع در طول زمان نظام‌مند و مرحله‌مند») منحصر به آن واقعهٔ خاصّ، تمام و کامل بوده و نسبت به کلّ فرآیند ازلی و ابدی هستی و دیگر وقایع آن نیز چیزی معین، مشخص، از پیش

تعریف شده و ثابت است. و لذا هرگز نمی‌توان برهه و یا مرتبه‌ای خاص از زمان (و نیز واقعه خاصی که در آن ظرف شکل گرفته) را از مجموعه واحد و متحدالاعضای هستی جدا و حذف کرد؛ و همین‌طور برعکس، هرگز نمی‌توان برهه و یا مرتبه‌ای دیگر از زمان و واقعه مربوط به آن را (به غیر از تمامی مراتب معین زمان و وقایعی که از ازل و تا ابد و در طول آن و با هندسه‌ای مشخص دیده شده و تعریف گردیده) به آن اضافه کرد. حاکمیت به طور مطلق در این حوزه از آن الله [آن یگانه دانش مطلق، آن دانش زنده و پوینده و مدیر و مدبّر در عاقله جزء و کل هستی، آن دانش جامع جمع در وحدت همه دانش‌ها و توانایی‌های دانش‌بنیان] است.

«دوره تاریخ خاص هر پدیده» در قرآن «یوم‌الله هر پدیده» و یا «یوم‌القیامه» آن نام دارد.

و زمان یا دوره تاریخ خاص هر یک از وقایع در زبان قرآن، چنان که از شواهد امر پیداست، همان «یوم‌الله مخصوص هر پدیده» و یا «یوم‌القیامه» (یعنی: «دوره برپائی و پدیداری» و یا «روز دمیده شدن در صورت یا نقش صورت‌مند») آن واقعه توسط نیروئی مشهور به «اسرافیل» (از جمله نیروهای در اختیار و تحت فرمان عبدالله کامل) می‌باشد. بیان قرآن کریم در بر حق بودن جهان و حاکمیت علی‌الاطلاق «الله تبارک و تعالی» [آن یگانه دانش فعال و شعور تدبیرکننده و جامع جمع در وحدت همه دانش‌ها] بر آن به صورت آمده در زیر است:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» (انعام: ۷۳)

هموست [«الله» آن مقام واحده و بساطت مطلق علمی، آن یگانه محض در دانش و دانش‌مداری و جامع جمع در وحدت همه دانش‌ها] که آسمان‌ها و زمین را بر مبنای «حق» آفرید؛ و در آن روز [یعنی در ظرف مخصوص پدیداری هر شیء (یا همان بخش ویژه از زمان و مکان آن شیء)] که (به آن چیز) می‌گوید: «پدیدار باش!» پدیدار می‌شود؛ سخن او [یا خلق صورت‌مند هر شیء توسط او]، همان «حق» [یعنی فرآیند خلاف‌ناپذیر و دانش‌مدار پدیداری علم در صورت عین] است؛ و در آن روز که در «صُور» دمیده می‌شود [یعنی در آن هنگام و دوره تاریخ خاص از زمان که نفس الله الرَّحْمَانِ حاکم بر اندیشه انسانی در ظرف مخصوص پدیداری هر شیء، (یعنی همان «نای نی‌گونه نفس ناطقه انسانی» جریان می‌آید، و فاعلیت مسیر پدیداری صورت‌مند اشیاء که بر اساس هندسه علمی مربوطه در عالم عقل و تحقق عینی آن‌ها در حوزه امکان سامان داده شده برپا و برقرار گردیده، انسان به سخن گفتن و یا خلق صورت‌مند اشیاء می‌نشیند]، حاکمیت [بر آفرینش موجودات در زمان و مکان مخصوص به خود و حکومت جزء و کل جهان] مخصوص اوست، از پنهان و آشکار [و یا به عبارتی، از حقیقت کلی و بسیط علمی، و از صورت‌مندی جزئی و محدود به حدود خاص هر چیز] با خبر است، و اوست حکیم و آگاه.

به بیان دیگر، (در حوزه معماری و شهرسازی نیز)، همان‌طور که پیش‌تر به آن اشاره شد، با توجه به نظام واحد و فرآیند هدف‌مند و کمال‌جوینده هستی؛ و نیز با توجه به تأثیر و تأثر گریزناپذیر و متقابل اجزای هستی ((واقع‌شونده در ظرف‌های خاص زمان و مکان)) بر یکدیگر و از یکدیگر؛ لذا نقش خاص و حذف‌ناشدنی هر یک از آن‌ها در تعریف و تعیین صفات کیفی و کمی کل و جزء هستی]، هرگز نمی‌توان محل و موقعیت یک اثر خاص معماری را (همچون مسجد جامع اصفهان دوره صفوی و یا قبل از آن را) در خارج از ظرف زمانی کنده، و به ظرف خاصی برای امروز از فرآیند سلسله‌مند زمان نقل مکان داد، بلکه تنها می‌توان حقیقت واحد و ثابت عقلی آن را (در هر زمان و مکانی که هست) با زبان واحد و همواره زنده و پوینده عقل مطالعه کرد، و عملکرد دقیق و آثار فعلی و عملکردی آن را متناسب با زندگی امروز بازشناخت و در بستر ترجمه‌ای دقیق و کاملاً به‌روز از آن ملاک عمل قرار داد. (بسیار دقت شود).

نتیجه‌گیری: پویایی در دگرگونی پدیداری یا آشکاری صوری حقیقت عقلانی شیء بر پرده وجود

واقع شدن (یا همان پدیدار شدن) صورت کالبدمند یک اثر هنری و یا معماری (با تمام ویژگی‌های کیفی و کمی‌اش) در مرحله‌ای خاص از مراحل زمان با آن مرحله، ترکیبی اتحادی و جدایی‌ناپذیر دارند، به‌گونه‌ای که هر گونه تصوّر

جدایی میان مجموعه هستی و آن اثر و مرحله ویژه زمانی‌اش مساوی با عدم (یا همان «نبودن») آن شیء در آن زمان (و بنابراین مساوی با «ناقص دیدن هستی») است؛ به عبارت روشن‌تر، وجود و عدم یک شیء، به طور جزئی، «نسبی» هستند. در واقع، این حقیقت عقلانی و ثابت شیء است که در طول بستر زمان حرکت می‌کند و از نظر پدیداری و آشکاری صوری بر صفحه وجود تحوّل و دگرگونی می‌پذیرد؛ لذا حقیقت عقلانی یک شیء در زمان خود نسبت به زمان‌های ماقبل و مابعد از زمان خود، همواره موجود و ثابت است؛ به عبارت دیگر، آن حقیقت همواره موجود و ثابت در طول برهه‌ها و یا مراحل به‌هم‌پیوسته از تاریخ موجودیت مستمرّ شیء و یا اثر معماری متناوباً به «وجود» یا پدیداری می‌آید، و نوبه‌نو متولّد می‌شود. به همین نسبت، تنها همین صورت کالبدمند شیء است که در زمان‌های قبل و بعد از زمان خود از نظر ظاهری معدوم شده و جای خود را به صورت جدیدتر و متناسب‌تر داده و موقعیت مناسب‌تر را برای موجودیت و فعالیت بایسته و شایسته آن فراهم آورده است.

چگونگی مطالعه، شناخت، داوری و تعریف کاربری جدید و بهره‌برداری از ابنیه قدیمی

در این دیدگاه، حتی (چنان که امروزه، و به عنوان یک راه‌کار مرمّتی و باززنده‌سازی نسبتاً موفق ابنیه ارزشمند باقی‌مانده از معماری گذشتگان، مورد توجه است) هرگز نمی‌توان زندگی مناسب با یک بنا یا یک اثر خاص را به‌طور تمام و کمال و به‌شایستگی در آن جاری ساخت و از تمام ظرفیت‌های خاص وجودی‌اش (که در زمان خاص خود برای آن تعریف و فراهم شده بود) در خارج از آن زمان خاص بهره‌برداری کرد.

اگر موفق به گرفتن بهره‌ای جزئی و حتی کلی از بنایی قدیمی گردیم، بایستی به این حقیقت واقف باشیم که نه تنها این «بهره‌برداری» ناقص ما از بنا (یا همان «زندگی جدید جاری در آن») به معنی حقیقت کاربری و بهره‌وری خاص آن نبوده، و بلکه رابطه برقرارشده بین زندگی جدید جاری با کالبد قدیمی بنا به نوعی رابطه‌ای استعاری و استیجاری است؛ رابطه‌ای که می‌تواند در بعضی موارد، تا حدّ بی‌ربط بودن رابطه روح یک حیوان با کالبد یک حیوان دیگر، بی‌ربط و نامتناسب باشد.

همچنین شاید، در برخی موارد، به دلیل فاحش بودن عدم تناسب کاربری جدید تحمیل شده بر بنای مرمّتی با کاربری حقیقی و خاص آن در زمان مربوط به خود، و به نوعی پایین آوردن مقام و مرتبه و شأن معنوی و فرهنگی بنا، به نوعی به ندیده گرفتن حریم خاص انسانی و فرهنگی مردم آن زمان و شکستن آن، و یا حتی خدای ناکرده اهانت و تمسخر ایشان متهم شویم؛ زیرا (با توجه به اصل مفروض تعامل متکامل مجموعه اجزای هستی با هم، و نیز تأثیر و تأثرشان بر هم و از یکدیگر)، برای شناخت دقیق، کامل و مطابق با واقع یک اثر معماری باید به حقیقت عقلانی یا علمی تمامی موجودات هستی و روابط متقابل، متعامل، و متکامل آن‌ها با اثر مورد بحث و مورد مطالعه‌مان اشراف کامل علمی داشته باشیم؛ که البته این نیز امری تقریباً ناممکن به نظر می‌رسد.

از طرفی، با توجه به حقیقت کمال‌جویی و کمال‌پذیری (و لذا تغییرپذیری مدام کیفی و کمی) قوه شناخت بشر، و نیز تغییرات مدام به‌وجودآینده در دانش‌های مربوط و توانمندی‌های تکنولوژیکی شناخت (که البته شناخت ذره‌بینی، و به حساب، مولکولی‌تری از موضوعات را برای ما ممکن می‌سازند؛ و البته ناهم‌آهنگی و عدم تناسب، و در بعضی مواقع، حتی تعارض این شناخت و این دانش و این تکنولوژی با حدّ محدود و نوع ساده‌تر شناخت، دانش و ابزار یا تکنولوژی خاص شناخت در آن زمان)، و باز با توجه به اصل انفکاک‌ناپذیری شناخت آدمی از زمان خود، و نیز جدایی‌ناپذیری از دانش‌ها و تکنولوژی‌های رایج در زمان خود، هرگز نمی‌توان معنا و مقامی را که یک اثر معماری داشته جز در زمان خاص خود، و با توجه به جای‌گاه و نقش خاص آن در مجموعه هستی، بشناسیم.

نکته بسیار بااهمیت دیگر در این میان، این حقیقت است که با توجه به عدم تناسب و هم‌آهنگی تکنولوژی ذره‌بینی، و به حساب، مولکولی‌تر شناخت، دوره جدیدتر از موضوعات با حدّ محدود و نوع ساده‌تر تکنولوژی شناخت، دانش و ابزار شناخت در آن زمان، تحلیل‌گران دوره زمانی جدیدتر حقّ داوری شخصی و به‌عبارتی یک‌جانبه و محکوم کردن کاستی‌های بنای قدیمی و بی‌توجهی یا کم‌توجهی به مردم و فرهنگ مردم زنده در زمان آن بنا و نیز ایراد اشکال به بعضی موضوعات و یا ناقص دانستن بعضی بخش‌ها و یا نادیده گرفتن برخی دقائق در بنا را ندارند.^۸

پی‌نوشت‌ها

۱. «مصیبت» که عموماً (و البته به غلط) آن را حادثه‌ای دارای درد و رنج و چیزی ناهنجار و خارج از قاعده به حساب می‌آوریم، اساساً به معنی کار یا واقعه‌ای «صواب» (به معنی کاری و یا چیزی کاملاً بایسته، شایسته، به‌موقع، قانون‌مدار، و بنابراین نیک و پسندیده) است. (ر.ک: راغب اصفهانی ۱۳۷۵، ۴۲۵/۲)

۲. برای چند نمونه از این قبیل آیات که هر یک از منظری کاملاً تازه به موضوع پرداخته‌اند، می‌توان به آیات آمده در زیر اشاره کرد:

– «ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (تغابن: ۱۱): هیچ مصیبتی رخ نمی‌دهد مگر به اذن [یعنی اراده‌ی واحد و جامع] «الله» [آن دانش بسیط و یگانه شعور فَعَال در مراتب گوناگون هستی که تدبیرکننده امور است و جامع جمع در وحدت همه دانش‌ها] و هر کس به «الله» [آن یگانه دانش فَعَال و تدبیرکننده جزء و کل امور در مراتب گوناگون هستی] ایمان آورده [حاکمیت و فاعلیت مطلقه او و فرمان‌برداری تام و تمام از او را بپذیرد و گردن نهد، خداوند] اندیشه‌اش را هدایت می‌کند؛ و «الله» [آن یگانه بسیط بَحْت و مطلق در دانش فَعَال در دایره جامع جمع در وحدت دانش‌ها] به هر چیز داناست!

– «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶): [ایمان آورندگان یا همان کسانی که حاکمیت و فاعلیت مطلقه الله و فرمان‌برداری تام و تمام از او در اندیشه و عمل خود پذیرفته و گردن نهاده‌اند] کسانی هستند که هرگاه مصیبتی [یعنی واقعه‌ای به حقیقت نیکو و اصیل، و به‌ظاهر، موافق یا مخالف با منافع شخصی‌شان] به ایشان می‌رسد، می‌گویند: «ما از آن الله [آن دانش بسیط و جامع جمع در وحدت همه دانش‌ها و توانائی‌های دانش‌بنیان زنده و فَعَال در سرتاسر هستی و جزء و کل موجودات آن] هستیم، و [در بستر همین زندگی و وقایع حکمت‌مدار جاری شده از سوی حق] به سوی او [یعنی به سوی آن دانش بسیط و جامع و مطلق کمال، و به سوی مقصد شکوفندگی تام و هم‌شکلی با او] باز می‌گردیم!»

۳. نقل معنا و مفهوم آمده در متن فوق برگرفته از حدیثی از رسول اکرم (ص) در تفسیر آیه شریفه است. (ر.ک: آشتیانی ۱۳۶۲، ج ۳ ترجمه ج ۲، ص ۴۲۷؛ همچنین ر.ک: قمی ۱۴۰۰، ص ۱۷۰) لازم به یادآوری آنکه: شرح گسترده‌تر حدیث مورد اشاره در آینده‌ای بسیار نزدیک از همین بحث تقدیم حضور خواهد گردید.

۴. اجرای فرمان او [در امر یا برنامه‌ریزی توسعه‌محور شکوفایی و پدیداری جمال و کمال خود در زمین کالبدمند و تدریج‌مند] چنین است که هر «گاه» [یعنی در هر برهه و هر برش خاص از طول به‌هم‌پیوسته اجزای زمان] چیزی [خاص و متعین به هندسه کمی و شکلی و کیفی و عملکردی خاصی] را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!» آن نیز بی‌درنگ [در عالم عقل موجود می‌گردد، و به‌گونه‌ای تدریج‌مند، و در زمان بایسته و شایسته مخصوص به خود از فرآیند توسعه‌محور جهان] پدیدار می‌شود!

۵. علی (ع): «الْمَرْءُ ابْنُ سَاعَتِهِ». (ر.ک: خوانساری، ۱۳۶۶، ۱۲۲/۱؛ همچنین ببینید فیض الاسلام، نهج‌البلاغه، کلمات قصار)
۶. «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (فتح: ۲۳): این سُنَّت [یا به‌عبارتی، همان قاعده عقلی و اصل علمی منشأ گرفته از علم بسیط و جامع] الهی است که در گذشته نیز در جریان و در مرتبه برتر و آسمانی حاکمیت بوده است؛ و هرگز برای سُنَّت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت! برای دیدن مطابقت بیان فوق با تفسیر آیه کریمه فوق، و نیز آیه «... فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (فاطر: ۴۳) همچنین ر.ک طباطبایی ۱۳۷۰؛ همچنین ببینید، مطهری، مرتضی، جامعه و تاریخ.

۷. منظور از «موجودات حقیقی»، همان «اسم‌های الهی یا چشمه‌های جریان جوهری دانش‌های خاص»، و منظور از «وجود حقیقی»، همان «وجود بالذات» است که در واقع امر خود الله تبارک و تعالی (آن جوهره بسیط و بَحْت علم) است.

۸. البته متأسفانه در معماری مرتبط با ادوار جدیدتر در کشور ما، این موضوع در مورد برخی ابنیه کاملاً برعکس است.

منابع

- قرآن کریم.
- آشتیانی، میرزا احمد. ۱۳۶۲ ش. طرائف الحکم یا اندرزهای ممتاز. ترجمه عده‌ای از فضلا، تهران: کتابخانه صدوق.
- خوانساری، آقا جمال‌الدین. ۱۳۶۶ ش. شرح آقا جمال‌الدین خوانساری بر غررالحکم. تهران: دانشگاه تهران.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. ۱۴۱۶ ق. لسان العرب. بیروت: دار احیاء تراث العربی.
- امام علی علیه‌السلام. نهج‌البلاغه. ترجمه علینقی فیض‌الاسلام، تهران: پاساژ حاج نایب. بی‌تا.
- امام علی علیه‌السلام. ۱۳۷۹ ش. نهج‌البلاغه. گردآوری سید رضی، ترجمه محمد دشتی، قم: مشهور.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد. ۱۳۶۶ ش. تصنیف غرر الحکم و دُرر الکلم. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- جعفری، بهراد. ۱۳۸۱. احتجاج. ترجمه جعفری، تهران: اسلامیه.
- حکیمی، محمدرضا. ۱۳۸۰ ش. الحیاة. ترجمه احمد آرام. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- دیلمی، شیخ حسن. ۱۳۷۷ ش. إرشاد القلوب إلى الصواب. ترجمه سید عبدالحسین رضایی، تهران: اسلامیه.
- دینانی، غلامحسین. ۱۳۷۲ ش. قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد. ۱۳۷۵ ش. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن. ترجمه غلامرضا خسروی حسینی، تهران: مرتضوی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۰. المیزان. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی (دوره بیست جلدی)، تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- قمی، محمد بن بابویه (معروف به شیخ صدوق). ۱۴۰۰ ق. امالی صدوق. بیروت: اعلمی.
- مطهری، مرتضی. ۱۳۷۶. جامعه و تاریخ. تهران: صدرا.
- موسوی دامغانی، فرهنگ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم (دوره چهارده جلدی).